

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/23

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع

**مشتبهین [1]** حکم از احکامی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) برای نکاح منقطع ذکر کردند این بود که اگر جدایی بین زن و شوهر پدید آمد و آمیزش شد، عده دارد؛ حالا این جدایی یا به انقضای مدت است یا به بخشودن مدت است یا به علل و عوامل دیگر، اگر آمیزش شده باشد عده دارد. در عده نکاح منقطع چند قول بود و این اقوال متعدد در اثر نصوص متعدد بود. رایج‌ترین آن این بود که عده عقد انقطاعی زن متعه، دو حیض است. برخی‌ها گفتند یک حیض است. روایاتی که داشت دو حیض است، بررسی شد. روایاتی که داشت یک حیض است، آنها هم بررسی شد. مقتضای قاعده این است که اگر ما توانستیم «احدی الطایفتین» را بر دیگری ترجیح بدهیم، برابر آن عمل می‌کنیم، ظاهراً روایات «حیضتین» مقدم‌اند و اگر نتوانستیم «احدی الطایفتین» را بر دیگری مقدم بداریم نوبت به اصل می‌رسد. اینها از سنخ «اقل و اکثر» نیستند که ما بگوییم یک حیض آن قدر متیقن است، حیض دوم آن مشکوک است، اصل «عدم الزیادة» است، اینها متباینان هستند نه اقل و اکثر؛ زیرا اقل و اکثر جایی است که برای اقل نسبت به خودش حکم است، مازاد آن هم حکم دارد؛ مثل اینکه کسی شک دارد که آیا ده دینار بدهکار است یا دوازده دینار، اینها «اقل و اکثر استقلالی» است؛ این ده دینار حکم خاص خودش را دارد، آن دو دینار غیر از این ده دینار هم حکم خاص خودش را دارد. اگر ده دینار را بدهد و دو دینار را ندهد، به مقدار ده دینار ذمه او تبرئه شده است، نسبت به دو دینار مشکوک است؛ چون اقل و اکثر استقلالی است جا برای نفی زیاده و اصالت عدم زیاده و مانند آن هست. اما این‌جا متباینان هستند، نه اقل و اکثر؛ زیرا یک حیض «بشرط لا» است، دو حیض «بشرط شیء» است، این‌طور نیست که اگر کسی فتوای او دو حیض بود و این زن یک حیض را انجام داد، بخشی از وظیفه را انجام داده باشد، او هیچ چیزی را انجام نداد. اگر کسی بنا شد ده درهم بدهکار باشد، پنج درهم داد، واقعاً به مقدار پنج درهم ذمه او تبرئه شده است، پنج درهم دیگر مانده است؛ چون کل واحد اینها حکم جداگانه‌ای دارد. اما «حیضتان» «بشرط شیء» است، «حیضة» «بشرط لا» است، اینها متباینان هستند و چون متباینان هستند، راهی برای ترجیح «احدهما» بر دیگری نیست.

پرسش: ...

**پاسخ:** نه، نمی‌توانیم، چون متباینان هستند؛ نظیر «تسبیحات اربعه» نیست. «تسبیحات اربعه» اگر چنانچه «بشرط لا» و «بشرط شیء» باشد، آنها هم متباینان هستند؛ اما اگر چنانچه «تسبیحة»، در ذکر رکوع تسبیح لازم بود، این تسبیح گاهی در ضمن سه‌فردی است و گاهی در ضمن یک‌فردی، تسبیح واجب است، یک فرد اکمل دارد یک فرد

کامل، هر کدام باشد کافی است. اگر کسی یکی را انجام داد، فرد آن مورد تکلیف را انجام داد؛ اما این جا یک حیض «بشرط لا» است، دو حیض «بشرط شیء» است، اینها متباینان هستند و چون متباینان هستند اگر آن کسی که فتوای او این است که باید دو حیض عده نگه بدارد، اگر این زن یک حیض عده نگه داشت نمی شود گفت بعضی از تکلیف را انجام داد، اصلاً تکلیف را انجام نداد.

پس اینها متباینان هستند جا برای اجرای اصالت عدم زیاده و مانند آن نیست. اگر نتوانستیم اینها را اقل و اکثر استقلالی بدانیم، چه اینکه نیست و اینها متباینان هستند، پس اصلی که تعیین کننده «احدهما» باشد نداریم؛ جمع دلالی هم که نصیب ما نشد، مرجع می شود اصل موجود در مسئله. اصل موجود در مسئله، «استصحاب حرمت» است. این زن که قبلاً در حباله آن مرد بود به عقد انقطاعی، حالا حتماً باید عده نگه دارد، تا بتواند دوباره با او ازدواج کند یا دوباره به عقد دیگر دائماً او انقطاعاً با مرد دیگر ازدواج کند. او اگر بخواهد ازدواج کند «الا و لابد» باید عده نگه دارد؛ اگر دو حیض نگه داشت، یقیناً تبرئه است و اگر یک حیض نگه داشت، استصحاب حرمت همچنان حاکم است.

بنابراین اگر ما توانستیم در اثر بررسی روایات، «احدی الطایفین» را بر طایفه دیگر مقدم بداریم «فهو المرجع» و اگر نتوانستیم، جا برای اصل عدم زیاده نیست، اینها چون متباینان هستند نه اقل و اکثر؛ اقل و اکثری که جا برای نفی اکثر است، آن اقل و اکثر استقلالی است نه ارتباطی، اقل و اکثر ارتباطی به تباین برمی گردد. پس جا برای نفی زیاده نیست؛ اصل موجود در مسئله هم استصحاب حرمت است و این تایید می کند مسئله «حیضتان» را که مرحوم محقق و صاحب جواهر و این گونه از بزرگان فرمودند.

در طلبه بحث که ما روایت را می خواندیم اگر نظر شریفان باشد آن روایات تنزیل را می گفتیم که اگر دلیل نباشد تایید می کند. این روایات تنزیل را ببینید که در بخش های فراوانی ائمه (علیهم السلام) متعه را به منزله امه دانستند، «متمتع بها» را به منزله امه دانستند؛ مثلاً در باب «ارث» گفتند «هی کالامه»، درباره «طلاق» گفتند: «هی مثل الامة»، درباره موارد دیگر که عدد نمی خواهد «من الاربع» نیست، فرمود «من الامة». آنها تنزیلاتی بود که می فرمود زن «متمتع بها» مثل امه است؛ نه جزء چهارتاست که بیش از چهارتا جائز نباشد، نه طلاق دارد، نه ارث دارد و نه مانند آن. [2] وسائل الشیعة، ج 21، ص 60. و روایت دیگری که در خصوص باب «عده» آمده است دارد «بمنزلة الامة». این یک اشکالی دارد که صاحب جواهر خیلی چسبیده به این اشکال؛ و آن اشکال این است که محور اصلی این روایت تنزیل، 45 روز بودن و مانند آن است، سخن از «حیضتان» و «حیضة» نیست، سخن از زمان است. بعد فرمود متعه مثل امه است. ایشان می فرمایند به اینکه چون محفوف «بما يصلح للقرينة» است، این تنزیل در محور عدد است نه در محور حیض. [1]

3 اشکال بدی نیست؛ اما ما به عنوان دلیل نمی خواهیم از آن استفاده کنیم، به عنوان تایید «احد الدلیلین» بر دلیل دیگر. شما این مجموعه را که بررسی می کنید، در مسئله «طلاق» می گویند متعه به منزله امه است، در مسئله «ارث» می گویند به منزله امه است، در مسائل دیگر «نفقه» و مانند آن، می گویند به منزله امه است، در «متعه» می گویند عده به منزله امه است؛ اینها تایید می کند به اینکه امه عده او دو حیض است، متعه هم عده او دو حیض است.

مطلب دیگر آن است که درست است این روایتی که دارد «هی مثل الاماء»، سخن از «حیضة» و «حیضتان» نیست، سخن از 45 روز است؛ ولی این 45 روز به «حیضتان» نزدیک تر است تا به «حیضة واحدة». اگر معیار یک حیض

باشد غالباً اینها یک هفته پاک می‌شوند، کم اتفاق می‌افتد که حالا حیض زن ده روز باشد معمولاً یک هفته است، حکم هم به طرف غالب متوجه است.

پرسش: «المتعة كالامة» این اشعار دارد فقط به حیض و عده.

پاسخ: بله، این روایت فقط کار دارد به عده، ولی عده دو قسم بود که اگر در سنّ «من حیض» بود و «تحیض» بود، عده او «حیضتان» و «حیضة» است و اگر در سنّ «من حیض» بود و «لا تحیض»، عده او 45 روزه است. چون ناظر به «حیضة» و «حیضتان» نیست، ناظر به 45 روز است، عده امه 45 روز است، بعد فرمود «و المتعة مثل الامة»، پس حق با صاحب جواهر و اینهاست ظاهر روایت این است که این تنزیل در خصوص 45 روز است، نه «حیضة» و «حیضتان»؛ چون اصلاً در روایت سخن از «حیضة» و «حیضتان» نیست، دارد عده امه 45 روز است «و المتعة مثل الامة»، ظاهر آن این است، این اشکال شما وارد است. ولی از مجموع این تعبیرات که مثلاً در «طلاق» می‌گویند متعه مثل امه است، در «ارث» مثل اوست، در «عده» مثل اوست و در این جا هم فرمود مثل اوست، اینها نشان می‌دهد که تنزیل عام است. اگر نظر شریف‌تان باشد در طلّیعه خواندن این روایات گفته می‌شد اگر اینها دلیل نباشد اشعار دارد، تأیید هست. اما آنچه که در این نوبت اضافه می‌شود این است که این 45 روز که برای کسی است که در سنّ «من حیض» است و «لا تحیض»، با «حیضتان» مناسب‌تر است تا با «حیضة واحدة»؛ چون اگر «حیضة واحدة» باشد یک هفته کار تمام است، چون غالباً حیض اینها یک هفته است، کم اتفاق می‌افتد که ده روز تمام باشد. اگر یک حیض باشد، این یک حیض؛ یعنی یک هفته، با 45 روز هماهنگ نیست؛ اما اگر دو حیض باشد، دوتا یک هفته می‌شود پانزده روز، یک‌ماه هم که «بین الحیض» فاصله است، می‌شود 45 روز. اینها نه قیاس است نه دلیل است، اینها ظهور می‌دهد به روایت، اینها اشعار روایی را تأمین می‌کند، اینها تأیید روایی را به عهده دارد که 45 روز با «حیضتان» هماهنگ است نه با «حیضة واحدة»؛ چون دوتا حیض را شما جمع بکنید مجموعاً می‌شود 45 روز؛ یک هفته اول، یک‌ماه وسط، یک هفته دیگر، می‌شود یک پانزده‌روز و یک سی‌روز.

پرسش: چگونه استفاده می‌شود که مراد «حیضتان» است؟

پاسخ: چون در روایات دارد که اگر در سنّ «من حیض» باشد و «تحیض»؛ «حیضتان» و اگر در سنّ «من تحیض» باشد «و لا تحیض»؛ 45 روز. حالا آن جا این دوتا دارد که صریح است، یکجا اصلاً «حیضتان» ندارد، دارد 45 روز؛ عده امه 45 روز است و متعه مثل امه است. اشکال صاحب جواهر این است که این تنزیل درباره زمان است و این درست است. اما شما که مجموع روایات را که بررسی می‌کنید می‌بینید 45 روز با دو حیض هماهنگ است نه با یک حیض.

حالا یک مرور مستانفی به سرعت بکنیم تا اینها روشن شود که چگونه فتوای «الحیضتان» فتوای نهایی است؟

وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه هیجده باب چهار از «ابواب متعه» روایت دوم این است که «زراره» می‌گوید از «ابی» از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) «ذَكَرْتُ لَهُ الْمُتْعَةَ أَيْ مِنَ الزَّوَجِ فَقَالَ تَزَوَّجْ مِنْهُنَّ أَلَا فَإِنَّهُنَّ مُسْتَأْجَرَاتٌ»؛ [4] اینها در حکم

زن‌های عادی نیستند. اینمُسْتَأْجَرَاتِ تنزیل نیست تحقیق است؛ اما آن‌جا که می‌گوید «هی بمنزلة الاماء»، این تنزیل است؛ مثل روایت شش این باب؛ روایت شش همین باب چهار که مرحوم کلینی [5] «عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ» از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) نقل کرده است «قَالَ قُلْتُ: لَمْ يَجُلْ مِنَ الْمُتَعَةِ قَالَ فَقَالَ هُنَّ بِمَنْزِلَةِ الْأَمَاءِ». [6] در مسئله آن نصاب است، کاری به عده ندارد و نمی‌توان به صورت جزم از این روایت عموم تنزیل استفاده کرد؛ اما این روایت تنزیل «فی الجملة» را می‌رساند نه «بالجملة».

روایت ابواب دیگری که می‌فرماید این «بمنزلة الاماء» است آن کم نیست. در روایت سیزده این باب «سَأَلْتُهُ مِنَ الْأَرْبَعِ هِيَ فَقَالَ اجْعَلُوهَا مِنَ الْأَرْبَعِ عَلَى الْإِحْتِيَاظِ»؛ بعد «قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ زُرَّارَةَ حَكِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّمَا هُنَّ مِثْلُ الْأَمَاءِ يَقْرَوْنَ مِنْهُنَّ مَا شَاءَ فَقَالَ هِيَ مِنَ الْأَرْبَعِ». [7] اینکه «زراره» می‌گوید اینها مثل امه است این را «زراره» که از خودش نمی‌گوید، از ائمه (علیهم‌السلام) استفاده کرده است.

پرسش: روایت هشتم این باب هم هست.

پاسخ: روایت هشت این باب این است که «وَكَانَ فِيمَا رَوَى لِي فِيهَا ابْنُ جُرَيْجٍ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهَا وَقْتُ وَلَا عَدَّةٌ إِنَّمَا هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْأَمَاءِ». [8] اینها دلالت تام داشته باشد و ما عموم تنزیل استفاده نکنیم و تنزیل «بالجملة» باشد، نیست؛ اما اگر در قبال روایت‌هایی که داریم، این بخواهد تایید بکند می‌شود تنزیل «فی الجملة» و مقصود حاصل است.

اما روایت سیزده همین باب آن مشکل را نمی‌تواند حل بکند؛ برای اینکه «إِنَّمَا هُنَّ مِثْلُ الْأَمَاءِ يَقْرَوْنَ مِنْهُنَّ مَا شَاءَ» آن مشکل را حل نمی‌کند، بلکه دارد «هِيَ مِنَ الْأَرْبَعِ».

از مجموع اینها استفاده می‌شود که این به منزله اوست «فی الجملة» البته.

در روایت شش باب 23 که این روایت را هم خواندیم، این روایت که در تفسیر عیاشی بود وجود مبارک امام باقر (سلام‌الله‌علیه) فرمود: «لَا بَأْسَ بِأَنْ تَرِيدَهَا وَ تَرِيدَكَذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ بَيْنَكُمَا فَتَقُولُ اسْتَخْلَلْتُكَ بِأَمْرِ آخَرٍ بِرَمَا مِنْهَا وَلَا تَجُلْ لِغَيْرِكَ حَتَّى تَنْتَعِي عَدَّتَهَا وَ عَدَّتَهَا حَيْضَتَانِ» [9] که این جزء روایات «حیض» است.

مشکلی که در روایت «حسین بن سعید» و اینها هست آن دارد به اینکه «حیضة»، یک؛ بعد دارد: «شهر»، دو؛ این با سایر روایات مخالف است؛ چون در اینکه اگر در سنّ «من حیض» باشد و «لا حیض»، همه اتفاق دارند یا 45 روز تعبیر کردند یا «شهر و نصف»؛ اما آن روایت دارد «شهر». اگر آن روایت دارد «شهر»، پس یک مشکل داخلی دارد. یعنی روایتی که بعضی از دوستان تامین کردند از کتاب «حسین بن سعید»، در آن‌جا «ابن ابی عمیر عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ»؛ می‌گوید من از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) سؤال کردم از وضع آن متعه، فرمود: «عَنْ الْمَلِكِ بْنِ جُرَيْجٍ فَسَلَّ عَنْهَا فَإِنَّ عَدَّتَهُ مِنْهَا عِلْمًا فَلَقِيَتْهُ فَأَمَلَى عَلَى مَمْنُونٍ كَثِيرًا فِي اسْتِخْلَالِهَا وَ كَانَ فِيمَا رَوَى لِي فِيهَا ابْنُ جُرَيْجٍ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهَا وَقْتُ وَلَا عَدَّةٌ إِنَّمَا هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْأَمَاءِ»؛ تا می‌رسد به این‌جا که فرمود: «فَإِذَا انْقَضَى الْأَجَلُ بَانَكَ مِنْهُ بِغَيْرِ طَلَاقٍ وَ يُعْطِيهَا الشَّيْءَ الْبَسِيرَ وَ عَدَّتُهَا حَيْضَتَانِ وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَخَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ فَاتَّيْتُ بِالْكِتَابِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ صَدَقَ أَقَرُّ بِهِ قَالَ ابْنُ أَدِينَةَ وَ كَانَ زُرَّارَةُ يَقُولُ هَذَا وَ يَخْلِفُ الْخُلَافَاءُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَحَيْضَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَشَهْرٌ وَ نِصْفٌ»، [10] این مشکل روایت «حسین بن سعید» است. بنابراین به این روایتی که از این جهت مضطرب است نمی‌شود استناد کرد.

از مجموع این روایات به دست می‌آید به اینکه «حیضة» اغلب است؛ هم تنزیل دارد، هم استصحاب اصلی محکم است،

هم امر در «حیضه» و «حیضتان» دائر بین متباینان است نه اقل و اکثر، جا برای نفی اکثر نیست، و از همه اینها بگذریم به احتیاط نزدیک‌تر است. پس احوط «لولا الاقوی» همین «حیضتان» است.

حالا چون چهارشنبه است یک مقداری بحث‌های که مربوط به خود ما هست عرض کنیم. ائمه (علیهم‌السلام) گذشته از آن مسائل اخلاقی که دارند، یک رسالت‌هایی هم به عهده حوزه گذاشتند. آن رسالت‌هایی که به عهده حوزه گذاشتند گذشته از آن مسائل اخلاقی این است که به ما گفتند شما این زیارت‌ها را بخوانید. بدون تردید امام چون قرآن ناطق است، شناخت امامت و مانند آن تفسیر می‌خواهد؛ این‌طور نیست که امامت را آدم بخواند با چهارتا حدیث بشناسد، او مانند قرآن است و تردیدی در آن نیست. و بهترین تفسیر برای امامت ائمه (علیهم‌السلام) همان زیارت «جامعه» وجود مبارک حضرت‌های (سلام‌الله‌علیه) است که همه این قسمت‌ها را بیان کرده است. می‌دانید اینها مانند رسائل و مکاسب نیست که با بنای عقلا و فهم عرف حل شود! اینها یک چیز دیگر است؛ «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یُخِیمُ»، «بِکُمْ یُسَبِّحُ السَّمَاءُ». [11] در همین زیارت «جامعه» خودشان به ما اجازه دادند، تعبیرات دیگر هم هست، خود اینها به ما اجازه دادند که برویم در مشهد اینها، در محضر اینها و با «انی» بگوییم «مُحَقِّقٌ لِّمَا حَقَّقْتُمْ مُنْجِلٌ لِّمَا أَنْطَلَقْتُ». [12] او اجازه نمی‌دهد که ما عوام باشیم؛ کاری که شما تحقیق کردید من آمدم محقق بروم، نیامدم این‌جا زیارت کنم و یک بسته سوهان سوغات ببرم. ما خیال می‌کنیم باسواد شدن معصیت کبیره است! یا خیال می‌کنیم این چیزی که در دست و پای خیلی‌ها ریخته است این سواد است! «مُحَقِّقٌ لِّمَا حَقَّقْتُمْ وَ مُنْجِلٌ لِّمَا أَنْطَلَقْتُ»، این یعنی چه؟ این را خودشان اجازه دادند ما بگوییم و این جمله‌های خبریه به داعی انشا القا شده است؛ یعنی به ما بدهید؛ اگر این خبر باشد که می‌شود دروغ! زیارت و دعا و مناجات، اینها جمله‌های خبریه‌اند که به داعی انشا القا شده‌اند؛ یعنی به ما بدهید. مگر ما چه چیزی از «زراره» کم داریم؟! مگر - معاذالله - فرق است بین حیات و ممات شما؟! به «زراره» دادید، به «حمران» دادید، به «اعین» دادید، به ما هم بدهید. چرا این آیه‌ای که درباره پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است الآن وقتی می‌رویم مدینه کنار قبر حضرت می‌خوانیم؟ این که مربوط به زمان حضور و حیات حضرت بود! دارد که «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً». [13] اگر اینها گناه کردند توبه کردند بیایند حضور شما توبتاً بیایند و شما برای آنها طلب مغفرت بکنی خدا می‌بخشد. این برای زمان حضور حضرت بود الآن هم ما در کنار مزار حضرت می‌خوانیم، از این معلوم می‌شود فرقی بین حیات و مماتشان نیست؛ یعنی موتی در کار نیست، نه اینکه موتی در کار هست و فرقی بین موت و حیات نیست، نه، موتی در کار نیست. الآن ما وقتی مشهد مشرف شدیم بلکه هر مشهدی، این جمله خبریه است به داعی انشا القا می‌شود؛ یعنی به ما بدهید. فرقی بین حیات و ممات شما که نیست، ما هم مانند «زراره»، مانند «حمران» هستیم، این همه علوم به آنها دادید، به ما ندادید!

اما در جریان «عبدالملک بن جریح» که شاگرد امام باقر (سلام‌الله‌علیه) بود. او حتماً از محضر امام صادق (سلام‌الله‌علیه) به همان دلیلی که در آن مکاتبه و نامه هست استفاده کرد، وقتی می‌بیند فحول از علمای آنها مانند «ابوحنیفه» می‌آید آن‌جا زانو می‌زند، او یقیناً از محضر حضرت استفاده می‌کند. محضر امام صادق (سلام‌الله‌علیه) شکوفاتر از محضر امام باقر (سلام‌الله‌علیه) بود. مرحوم مفید (رضوان‌الله‌علیه) در امالی خود نقل می‌کند که بعد از رحلت امام باقر (سلام‌الله‌علیه)، «عبدالله بن حفص» یا دیگری بود با یک وفدی - یعنی هیاتی - مشرف شدند خدمت امام صادق (سلام‌الله‌علیه) هنوز امام صادق (سلام‌الله‌علیه) را نمی‌شناختند، به

عنوان اینکه مثلاً پسر اوست و به عنوان اینکه مثلاً شاید امام ششم باشد، هنوز در آن عصر تقیه و خفقان خیلی حضرت شناخته شده نبود. او به عنوان سخنگوی این جمعیت آمد خدمت حضرت و عرض کرد ما برای تسلیت آمديم. کسی را از دست دادیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندید؛ اما وقتی لبان مطهر او باز می شد می گفت پیغمبر فرمود، همه ما قبول می کردیم، دیگر نمی گفتیم شما آن وقت که به دنیا نبودید! ما چنین کسی را از دست دادیم! این را «ابن حفص» به امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد که مصیبت ما سنگین است، ما یک عالم معمولی را که از دست ندادیم، ما کسی را از دست دادیم که یقین داشتیم پیغمبر را ندید و همین که لبان مطهرش باز می شد می گفت «قال رسول الله»، همه ما «سمعاً و طاعة» قبول می کردیم، ما چنین کسی را از دست دادیم! «ابن حفص» می گوید یک کمی «فاطر ملياً»؛ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) یک مقدار صبر کرد و سر بلند کرد گفت: «**قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَّصِلُ بِمَقَرِّ قَرْنِيهَا فَارْتَبِهَا لَهُ فِيهَا كَمَا يُرَى أَحَدَكُمْ فَلَوْ**»؛ [14] سر بلند کرد و گفت خدا چنین فرموده است که اگر یکی از شما صدقه ای بدهد در راه خدا، خدا آن را چند برابر می کند؛ مثل اینکه شما بچه آهو یا بچه گوسفندی را بگیرید او را ببرورانید و چند برابر می شود. «ابن حفص» گفت که ما حواسمان جمع شد، از حضرت اجازه گرفت و بیرون رفت و به آنها گفت که ما رفتیم بگوییم به کسی که پیغمبر را ندید از پیغمبر سخن می گوید ما «سمعاً و طاعة» قبول می کنیم؛ اما جانشین او از «الله» سخن می گوید! امام این است! صاف گفت «**قَالَ اللَّهُ**». البته تشریع و اینها که برای پیغمبر است؛ اما تفسیر اینها، علوم اینها به وسیله او که مخصوص پیغمبر نیست. این علوم وحیانی ادامه دارد و امروز هم برای حضرت هست، این همه معارف الهی هست.

بنابر این وقتی «ابن جریح» و مانند این «جریح» می بینند که «ابوحنیفه» آن جا زانو می زند یقیناً می آیند استفاده می کنند. حالا استفاده یا این است که یک چیزی بنویسند خدمت حضرت نشان بدهند و حضرت امضا کند و ببیند و تایید کند و تصدیق کند، یا پای درس بنشینند؛ به هر حال شاگرد است. منظور این است که به ما گفتند این طور باشید. البته افرادی می آمدند مسئله سؤال می کردند و اینها هم جواب می دادند؛ اما به «زراره» و «حمران» و مانند آنها می گفتند که این را که می شود از آیه استفاده کنید، همان قصه معروف که «زراره» گفت: «**وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ ارْجُلَكُمْ**» [15] چطور شما فتوا می دهید به اینکه مسح بعض راس کافی است؟ این را یک کسی می تواند از امام سؤال کند که چگونه؟! این شاگرد است که از استاد سؤال می کند به اجازه خود استاد. وگرنه اگر امام (سلام الله علیه) بفرماید که «**وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ**» یعنی «یکف مسح بعض الراس»، ما حق داریم بگوییم شما از کجا می گویی؟! اینکه «زراره» به حضرت عرض کرد آیه که دارد «**وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ**» و ظاهر آیه این است که سرتان را مسح بکشید! شما می فرمایید مسح بعض از سر کافی است چرا؟ این را شاگرد از استاد سؤال می کند نه مقلد از مرجع! فرمود: «**يَمُكِّنُ النَّبِيُّ**» [16] یا در مسئله آن «جبیره» فرمود: «هذا و امثاله يعرفوا من كتاب الله»، این شاگردپروری است و این شاگردپروری را اینها به عنوان «**عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفَرُّعُ**» [17] یاد شاگردانشان دادند. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل، جلد بیست و هفتم که ابواب «صفات قاضی» است باب شش روایت 51 که «**مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ**» آخِر السَّرَائِرِ - این «مستطرفات سرائر» هم بسیار بخش زیبا و لطیف است روایت های فراوان و دلپذیری هم دارد؛ لذا به عنوان «مستطرفات سرائر» نامگذاری شده است که در آخر جلد چهارم چاپ شده است - «**نَفَّلًا مِنْ كِتَابِ حَقِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي غُنْدٍ**» وجود مبارک حضرت فرمود: «**إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَفَرَّعَ**»؛ شما باید مجتهد بشوید. اجتهاد این است که اصول استنباط را آدم بشناسد، ارجاع فروع را به اصول بشناسد، حاکمیت اصول نسبت به این فروع را بشناسد، تا بشود مرجع. فرمود شما باید مرجع بشوید. اینها مرجع بودند؛ منتها آسان تر بود، انفتاح باب علم بود، دسترسی به



معصوم بود و مانند آن. اما اینها گفتند شما که نباید هر مسئله‌ای را از ما سؤال کنید گاهی می‌فرمود: «هذا و امثاله يعرفوا من كتاب الله»، گاهی می‌فرمودند «لِمَكَانِ الْبَاءِ»، گاهی می‌فرمودند: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأَسْوَءَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»؛ این روایت اول.

روایت دوم این باب؛ یعنی روایت پنجاه و دوم: «و نَقُلُ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي ثَمَرٍ عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأَسْوَأُ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»؛ [18] شما باید مجتهد بشوید. این فقه‌ایی که از آن، «الی یوم القیامة» مواد می‌آید، برنامه می‌آید، خیلی از اینها که سابقه ندارد، خیلی از معاملات است که سابقه ندارد؛ الآن یکی در شرق عالم نشسته، یکی در غرب عالم نشسته دارند معامله می‌کنند و فقط صورت یکدیگر را می‌بینند. بالاتر از این، یکی این جاست و یکی به کره مریخ رفته و از آن جا با هم دارند داد و ستد می‌کنند، همه اینها را شرع صحیح می‌داند؛ منتها راه حل دارد. الآن اینهایی که در چین هستند با اینهایی که در ایران هستند داد و ستد می‌کنند، مگر رفت و آمد دارند؟! این یکی تلفن می‌کند این قدر خریدهم و آن دیگری تلفن می‌کند که این قدر فروختم؛ یکی در مشرق عالم است و یکی در مغرب عالم است. آنهایی هم که اگر رفتند به کره ماه یا رفتند به کره مریخ یا رفتند به کره دیگر، باز می‌توانند با همین صدایی که بهم می‌رسانند داد و ستد بکنند؛ یکی بگوید «بعث» و یکی بگوید «اشتریث». اینها که نبود در آن وقت. این دینی که دین خاتم است باید کامل باشد و جامع باشد، و این را به وسیله مراجع به وسیله تفریع و ردّ فرع به اصل و اشراف اصل به فرع تامین می‌کنند. فرمود: «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأَسْوَأُ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»، با اینکه مسئله سؤال کردن آسان بود. از همان لحظات اولیه سعی کردن به مجتهد پروراندن و فقیه پروراندن.

بنابراین درباره «ابان بن تغلب» که گفتند: «أَقْبَى النَّوَسَادَةِ لِأَبَانٍ»؛ [19] «حدثنا ابان بن محمد بن ابان بن تغلب قال: سمعت ابي يقول: دخلت مع ابي ابي عبد الله (عليه السلام) فلما بصر به امر بوسادة فالقيت له و صافحه و اعتنقه و ساء له و رحب به.» به خدمتگزارش فرمود آن تشک را برای آقا بیاور تا آقا تکیه بدهد، این را برای شاگردش که نگفت، این را برای یک مرجع گفت.

بنابراین به ما هم گفتند بگویید: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُ»، از آنها بخواهیم. هیچ فرقی بین حیات و ممات آنها نیست، اگر ما آن وقت زنده بودیم و محضر حضرت می‌رفتیم چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم بده! شما که به «زراره» دادید، به «حمران» دادید، این همه علوم را شما دادید. اگر - معاذ الله - بین حیات و ممات اینها فرق باشد، انسان می‌گوید ما از خدا می‌خواهیم، نه، از اینها می‌خواهیم. الآن ما تمام کارهایمان را مگر از شمس و قمر نمی‌گیریم؟ ما نور می‌خواهیم از آفتاب! حرارت می‌خواهیم از آفتاب! مگر - معاذ الله - ما آفتاب پرست هستیم؟ علی و اولاد علی که هزارها برابر از این آفتاب بالاترند. ما از این آفتاب چه می‌خواهیم؟ می‌گوییم ای شمس! تو وسیله بشو که خدا ما را گرم کند؛ البته کل این کارها به امر الهی است، اصلاً خدا او را خلق کرده که ما را گرم کند. می‌گوییم هستی آن، داشتن آن، همه فقر «بالذات» است، ما درباره آفتاب که غیر از این عقیده نداریم. آنها که بالاتر از شمس و قمرند، مشکل ما چیست؟! آنها هم که به ما گفتند از ما بخواهید: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُ»، بالاترش را هم خواستند که - ان شاء الله - در فرصت دیگری آن بالاتر ذکر می‌شود، آنچه که شما گفتید «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ»، [20] آن یک راه دیگری دارد که در یک چهارشنبه دیگری باید بحث شود. فرمودند وقتی وارد شدید آن دعاها را بکنید، طلب مغفرت بکنید. سعه رزق می‌خواهید، حل حوائج خودتان و سایر مؤمنین، آنها هست و سرجایش محفوظ است؛ اما در کنار حل حوائج و شفای مرض و مشکلات دیگر و هدایت و اینها که در این دعای زیارت «جامعه» فراوان هست، این جمله هم هست: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُ»؛

من نمی‌خواهم عوام باشم. چه چیز ما از صاحب جواهر کمتر است؟! آن را هم شما دادید، چه چیز ما از صاحب کشف اللثام کمتر است؟! آن را هم شما دادید؛ او که از خودش نداشت و هیچ وقت هم برای او ممکن نبود.

بنابر این راه ما هم این باشد، حرم که می‌رویم این باشد، زیارت‌هایی هم که می‌کنیم این باشد؛ آن وقت تمام نیازهای بشر با فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) حل است؛ چون اصول کلی را اینها فرمودند که امیدواریم خدای سبحان به برکت شما علمای بزرگوار که نائبان ائمه (علیهم‌السلام) هستید، این دین همچنان پُرفروغ و پُررونق باشد - ان شاء الله -

- 
- [1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 251.
  - [2] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 60، أبواب المتعة، باب 26، ح 1، ط آل البيت.
  - [3] جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النّجفی، ج 30، ص 192.
  - [4] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 18، أبواب المتعة، باب 4، ح 2، ط آل البيت.
  - [5] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 451.
  - [6] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 19، أبواب المتعة، باب 4، ح 6، ط آل البيت.
  - [7] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 20-21، أبواب المتعة، باب 4، ح 11، ط آل البيت.
  - [8] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 19-20، أبواب المتعة، باب 4، ح 8، ط آل البيت.
  - [9] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 56، أبواب المتعة، باب 23، ح 6، ط آل البيت.
  - [10] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 19-20، أبواب المتعة، باب 4، ح 8، ط آل البيت.
  - [11] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 615.
  - [12] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 614.
  - [13] نساء/سوره 4، آیه 64.
  - [14] الامالی، الشیخ المفید، ج 1، ص 354.
  - [15] مائده/سوره 5، آیه 6.
  - [16] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج 3، ص 30.
  - [17] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 27، ص 61-61، أبواب صفات القاضي، وما یجوز ان یقضي به، باب 6، ح 51، ط آل البيت.
  - [18] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 27، ص 62، أبواب صفات القاضي، وما یجوز ان یقضي به، باب 6، ح 52، ط آل البيت.
  - [19] رجال النجاشی، النجاشی، أبو العتّاس، ج 1، ص 11.
  - [20] عیون أخبار الرضا (ع)، الشیخ الصدوق ج 1، ص 307.